

# فرّخی یزدی

مجموعه اشعار

تدوین:

مهدی اخوت - م.ع. سپانلو



مؤسسه انتشارات نگاه

تاسیس: ۱۳۵۲

## در این کتاب می‌خوانید:

۷	پیشگفتار
۱۳	غزلیات، قصاید، قطعات
۱۵۹	رباعیات
۲۵۷	شعرهای بازیافته
۲۶۳	آثار پراکنده
۲۹۷	سال‌شمار زندگی فرّخی یزدی

لاله می‌روید ز خاک فرّخی با داغ سرخ

خورده از بس خون دل در انقلاب زندگی

## دهقان زاده هنرمند

### پیشگفتار |

محمد فرّخی یزدی (۱۳۱۸-۱۲۶۲ ش) از شاعران سرشناس نسل مشروطیت ایران است که در میان عامه مردم شهرتی به سزا یافت؛ این شهرت از سویی مرهون حوادث جالب و در عین حال دردناک زندگی اوست و از سوی دیگر وامدار بنیادگذاری نوع غزل «سیاسی - عاشقانه» که به نیاز مردم روزگارش پاسخ می‌داد. فرّخی یزدی در نوجوانی پس از نوشتن چند نظم شاعرانه که می‌توان آن را نوعی تمرین سخنوری دانست، نخستین بار زیر تأثیر فضای روحی انقلاب مشروطیت، در شهرستان یزد که هنوز نظام استبدادی در آن مستقر بود، منظومه‌ای به ظاهر در ستایش حکمران ساخت؛ اما در سراسر منظومه به بهانه اندرزگویی به نوعی او را به استقرار آزادی و قانون و رعایت حقوق مردم نصیحت کرد، که حاکم به خشم آمد و دستور داد با نخ و سوزن دهانش را بدوزند. غوغایی که در پی این ماجرا برخاست، به‌خصوص در تهران مرکز دولت مشروطه، نخستین عامل توجه افکار عمومی روزگارش به شاعر جوان بود. زیر فشار آزادیخواهان فرّخی از حبس آزاد شد و به تهران آمد. او نه تنها از این دهن‌دوختگی عبرت نگرفت بلکه به ادامه راهش مصمم‌تر گردید.

در تهران، فرّخی از سویی شیفته تبلیغات آرایخواهانه و ملی‌گرای مطبوعات آن عصر شد و از سوی دیگر تحت تأثیر مقالات و نوشته‌های پراکنده‌ای که به تبلیغ اصول سوسیالیسم و در واقع کمونیسم روسی می‌پرداخت قرار گرفت. در آغاز قرن خورشیدی حاضر فرّخی که تجربه‌ها اندوخته بود مستقیماً وارد زندگی سیاسی شد؛ روزنامه‌ای تأسیس کرد به نام «طوفان» و در عین اتکاء بر مبانی انقلاب مشروطیت به تبلیغ آنچه که از سوسیالیسم می‌شناخت یعنی عدالت، مساوات اجتماعی، پیکار طبقاتی و دفاع از حقوق رنجبران پرداخت. آغاز انتشار روزنامه «طوفان» مصادف بود با استقرار حکومت کودتا به رهبری رضاخان سردار سپه (رضا شاه بعدی) که در طول چند سال، با ایجاد حکومتی متمرکز و اتکاء به نیروهای نظامی و به نام انجام اصلاحات، بنیادهای انقلاب مشروطیت را به سود دیکتاتوری شخصی دگرگون ساخت.

در هجدهم اسفندماه ۱۳۰۰ فرّخی همراه با جمعی از روزنامه‌نگاران به عنوان اعتراض به حکومت نظامی، یعنی استبداد فردی سردار سپه، در سفارت شوروی آن روزگار در تهران تحصّن کرد. سردار سپه که در ریشه کنی قدرت رو به زوال رژیم قاجار چهره مردمی و جمهوریخواهی به خود بسته بود، طبعاً نمی‌توانست علیه کسانی که در مخالفت با نهاد کهنه سلطنت با او هم‌آوا بودند واکنش تندی نشان دهد؛ از فرّخی و روزنامه‌نگاران همسوی او استمالت شد و آنان به سر کار خود بازگشتند، اما از همان زمان در ذهن پادشاه آینده، فرّخی به عنوان عنصری نامطلوب مشخص گردید.

در نهم آبان ماه ۱۳۰۴ همان‌طور که می‌دانیم، سلسله قاجاریه سرنگون و مقدمات استقرار رژیم پهلوی فراهم شد. شاه جدید یک دو سالی را ضمن سرکوب کردن آزادیخواهان در واقع سنت‌گرا، گوشه چشمی به طرفداران سوسیالیسم نشان می‌داد. روزنامه «طوفان» علیرغم بگیر و ببندها منتشر می‌شد و حتی در مجلس هفتم مشروطیت، که پلیس رضاشاه مانع از ورود آخرین نمایندگان واقعی مردم تهران (مدرّس - مصدّق - ملک‌الشعراء بهار و...) به پارلمان شده بود، فرّخی اجازه یافت به عنوان نماینده یزد و یکی از دو نماینده مخالف به مجلس شورای ملی راه یابد. طبیعتاً آن سر پرشور نمی‌توانست آرام بماند؛ طی دو سال نمایندگی، فرّخی نطق‌هایی در مخالفت با استبداد در مجلس ایراد کرد و کار به جایی رسید که به دست نمایندگان مزدور

حکومت در صحن مجلس کتک خورد. در ۱۳۰۹ هنگامی که دوره نمایندگی فرّخی نیز به پایان می‌رسید، توطئه‌ای که او و یارانش علیه حکومت ترتیب داده بودند فاش شد و فرّخی که خطری مرگبار را نزدیک می‌دید پنهانی - و احتمالاً با کمک روس‌ها - از ایران به شوروی گریخت. می‌شد انتظار داشت که شاعر طرفدار سوسیالیسم در سرزمینی که به «پایگاه سوسیالیسم جهانی» شهرت داشت ماندگار شود، اما طبع آزاده شاعر نتوانست با مأموران حکومتی و برنامه‌های آن‌ها سازگار شود؛ ناچار مسکورا به قصد برلن ترک گفت. زیرا در آن هنگام سوسیال‌دموکرات‌ها در آلمان حکومت می‌کردند و امکان فعالیت سیاسی آزاد برای شاعر وجود داشت، اما در عوض در این کشور جدید شاعر منبع مالی ثابتی برای گذران زندگی نداشت. در این دوران روزنامه «پیکار» که به وسیله مخالفان حکومت پهلوی در آلمان منتشر می‌شد با همکاری آتشین فرّخی رنگ و روی دیگری یافته بود. حکومت ایران به وزارت امور خارجه آلمان فشار می‌آورد که فرّخی را از آن کشور اخراج کند. سرانجام در اواسط سال ۱۳۱۰ وزیر دربار وقت پهلوی یعنی تیمورتاش، که پس از شخص شاه قدرتمندترین مقام کشور به‌شمار می‌آمد، در سفرش به آلمان با شاعر به توافق رسید و ظاهراً غائله را خاتمه داد. برابر این توافق فرّخی می‌توانست به ایران و به سر کار و زندگی خود برگردد، بی‌آن که حکومت و پلیس سیاسی مزاحمش شود و به خصوص قصد جانش را کند.

فرّخی در اوایل سال ۱۳۱۱ با خوش خیالی تمام به ایران برگشت، به زندگی فقیرانه‌ای که با مساعدت دوستانش می‌گذشت اکتفا کرد و پیشنهاد کار در اداره پلیس را نپذیرفت. در این میان تیمورتاش، یعنی حامی و امان‌دهنده فرّخی، به جرم جاسوسی برای شوروی‌ها مورد غضب رضاشاه قرار گرفت و به زندان افتاد و اندکی بعد هم در همان جا کشته شد. شعرهای بازمانده از فرّخی اضطراب‌های این دوران بی‌پناهی و تنگدستی او را کاملاً نشان می‌دهد. اینک شاعر در سرایش سقوت ایستاده است.

حکومت نمی‌خواهد رسماً تضمین خود را نقض کند، پس یکی از طلبکاران فرّخی را احضار می‌کنند و به او دستور می‌دهند از شاعر شکایت کند. این شکایت در سال ۱۳۱۶ منجر به حبس فرّخی در زندان ثبت می‌شود. جاسوسان زندان گزارش می‌دهند که او نه‌تنها سر به راه نشده بلکه زندانیان دیگر را نیز علیه حکومت تبلیغ می‌کند. پس زندان‌ها

ادامه می‌یابد، به زندان قصر و حبس تاریک شهربانی؛ بهانه‌ها برای نگه داشتن شاعر در زندان بسیار است، از آن جمله وقتی به قصد خودکشی سم می‌خورد و غزلی نیز به نام خداحافظی می‌سراید. زندانبان‌ها او را از مرگ نجات می‌دهند، اما غزل را به عنوان مدرک جرمی جدید بر پرونده او می‌افزایند.

در بهار سال ۱۳۱۸ این شایعه در زندان منتشر می‌شود که به مناسبت ازدواج ولیعهد (محمد رضا شاه بعدی) عفو عمومی داده خواهد شد، اما عفو عمومی در عمل شامل زندانیان سیاسی نمی‌شود و فرّخی نومید از آزادی و خشمناک از این که اسارت بی‌جرم او را پایانی نیست به سیم آخر می‌زند و یکی از چند غزل عالی خود را می‌سراید که هنوز در حافظه شعر دوستان و بخشی از عامه مردم پایدار است. نسخه‌ای از این غزل با مطلع «به زندان قفس مرغ دلم چون شاد می‌گردد» به وسیله خبرچین‌های محبس به دست رئیس زندان می‌رسد و از آنجا به دربار ارسال می‌شود. آنچه که بیش از هر چیز رضاشاه را برمی‌آشوبد بیتی است در این غزل که عروسی ولیعهد را با عروسی قاسم مقایسه کرده و سرانجام شوم آن شهید مذهبی را برای ولیعهد عزیز کرده دیکتاتور پیش‌بینی می‌کند؛ حکم قتل فرّخی صادر می‌شود و روز ۲۵ مهرماه سال ۱۳۱۸ شاعر در زندان شهربانی به قتل می‌رسد. آخرین دست‌نوشته‌های او را نابود می‌کنند و حتی دیوارهای زندان را رنگ می‌زنند تا آنچه که زندانی بر آن‌ها نوشته برای همیشه مدفون شود. حتی گور فرّخی نیز شناخته شده نیست.

کمتر از دو سال بعد، در سوّم شهریورماه ۱۳۲۰، رژیم رضاشاهی واژگون می‌شود و در پرتو آزادی‌های به دست آمده ناگهان آشکار می‌شود که فرّخی چقدر محبوب مردم بوده است؛ تنی چند از شعر دوستان به جمع‌آوری آثار پراکنده او می‌پردازند، از آن جمله مرحوم حسین مکی مجموعه‌ای به عنوان «دیوان فرّخی» به چاپ می‌رساند که در طول چندین دهه بارها تجدید طبع شده است. این مجموعه که به خودی خود مغتنم بوده، در همه چاپ‌ها از غلط‌های فراوان مطبعی لطمه دیده است، به ویژه از یک تنظیم فنی نیز برخوردار نیست.

تنظیم‌کنندگان کتاب حاضر کوشیده‌اند براساس مدارک موجود و نیز شعرهای چاپ نشده‌ای که در نزد برخی از خاندان‌های ایرانی به امانت موجود بود، تنظیم تازه‌ای از آثار

شاعرانه فرّخی به دست دهند. در ابتدای این کتاب آنچه که بیشتر باعث شهرت و محبوبیت فرّخی شد، یعنی غزل‌های او، به اضافه چند قصیده و قطعه قرار گرفته و سعی شده است که براساس برخی اشارات تاریخی، و ارجاعات وقایع عصری، در حد امکان این آثار مطابق تاریخ سرودن یا انتشار آن‌ها سامان یابد. طبعاً در این سامان‌یابی جدید اطمینان کامل وجود ندارد، اما حداقل در پایان این بخش غزل‌های مربوط به دوران طولانی زندان او به ترتیب در کنار هم قرار گرفته و آخرین غزل نیز شعری است که موجب مرگ فرّخی شده است؛ سپس بخش رباعیات او را خواهیم داشت و آنگاه به اشعار باز یافته می‌رسیم، چند شعری که به وسیله تدوین‌کنندگان کتاب یافته شده است. واپسین قسمت این مجموعه نیز شامل آثار پراکنده‌ای است که فرّخی به مناسبت‌های گوناگون ساخته و در قیاس با غزل‌های او اهمیت درجه اول ندارد، و سرانجام سال‌شمار مفصل زندگی فرّخی یزدی که حاصل کوششی چندساله است چهره سراسری کتاب حاضر را تکمیل می‌کند.

و اینک مجموعه موجود شعرهای شاعری که پایداری محبوبیت او نشان می‌دهد در مورد نقش و اثر خود اشتباه نکرده است آنجا که می‌گوید:

در جهان کهنه مانند نام ما و فرّخی  
چون ز ایجاد غزل طرح نو افکنیم ما

مهدی اخوت

م — ع. سپانلو